



قرینه‌مناسبت حکم و موضوع و کارایی آن در استنباط احکام

رضا اسفندیاری (اسلامی)*

چکیده

تعبیر اصولیان درباره ماهیت قرینه مناسبت مختلف است. ایشان، در نهایت، آن را نوعی قرینه عرفی می‌شمارند. با وجود این، همواره فهم عرفی عام ملاک نیست؛ بلکه قرینیت قرینه در مواردی به فهم عرف متشرعه وابسته است. اصولیان از قرینه مناسبت در اثبات مفهوم برای وصف و در بحث از مشتق و نیز در رفع اجمال دلیل و تعیین کفایتی بودن واجب سود جست‌ه‌اند. چنان‌که برای اثبات تعدد مطلوب، اثبات جریان استصحاب، ترجیح أحد المتزاحمین علی الآخر، رفع نوعی اجمال از حدیث رفع و حدیث لاضرر و برخی قواعد فقهی مستنبط، گاه قرینه مناسبت را به کار گرفته‌اند. در همه این موارد، حجیت قرینه بر پایه تنقیح ظهور عرفی است.

نمونه‌های بسیاری می‌توان یافت که حل مسائل شرعی، در نهایت، منوط به نوعی استظهار عرفی از نصوص است. قرینیت قرینه مناسبت، به لحاظ شکستن اطلاق و رفع اجمال دلیل، در این نمونه‌ها نقشی اساسی دارد.

کلیدواژگان: مناسبت، مناسبت حکم و موضوع، قرینه عرفی، قرینه.

استنباط احکام از نصوص شرعی به مباحثی درباره نحوه دلالت ادله لفظی نیازمند است. وضع و قرائن دو محور اساسی برای تشخیص دلالت‌اند. اصولیان به تعدد و تنوع قرائن توجه داشته و هر جا که لازم دیده‌اند، از نوعی قرینه سخن گفته‌اند. یکی از این قرائن، قرینه مناسبت حکم و موضوع است. پرسش نخست از چیستی و ماهیت آن و پرسش دوم از جایگاه آن به لحاظ دخالت در استنباط حکم شرعی است.

۱. ماهیت قرینه مناسبت

گرچه تعابیر اصولیان درباره ماهیت قرینه مناسبت، مختلف و متفاوت است، در این نقطه مشترک است که، در نهایت، نوعی قرینه عرفی به‌شمار می‌رود. از این رو، گاه عنوان واحدی در موضوعات احکام متعدد به‌کار رفته است، ولی عرف در موارد مختلف از آن عنوان چیز واحدی نمی‌فهمد؛ به‌نحوی که گاه قیدی را دخیل در موضوع و گاه غیردخیل می‌شمارد. مثلاً در خیار عیب آمده است که جواز ردّ معیب در صورتی است که متاع قائم به عین باشد. در تفلّیس نیز آمده است که شخص غریب به مالش رجوع داده می‌شود، اگر قائم به عین باشد. همچنین، در هبه آمده است که واهب می‌تواند به مالش رجوع کند، اگر مال قائم به عین باشد. با این حال، به‌نظر فقیهان، در هبه، مجرد تغییر عین به کمترین تغییری موجب منع از رد می‌شود؛ برخلاف تفلّیس که تغییرات کم را مانع از رد نمی‌دانند. این اختلاف در ابواب ناشی از اختلاف مناسبات احکام با موضوعات است که در فهم عرفی ریشه دارد (خوئی، بی‌تا: ج ۲، ص ۴۱۰).

گاه این نوع قرینه از قبیل قرینه خارجیّه شمرده شده است. مثلاً درباره «صل خلف العادل» می‌گویند قرینه خارجیّه، یعنی مناسبت حکم و موضوع، می‌فهماند که خصوص متلبس به مبدأ در مشتق مراد است (حلی، ۴۳۲ق: ج ۱، ص ۳۰۹). در اینجا روشن است که خارجیّه شمردن آن به لحاظ ضمیمه شدن دلالتی از خارج به معنای مشتق است.

گاهی هم از قبیل قرینه عرفیه ارتکازیه شمرده شده است. مثلاً درباره آیه شریفه ﴿لَا يَتَّأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (بقره: ۱۲۴) می‌گویند این نوع قرینه ارتکازی اقتضا دارد که حدوث



ظلم آنأ ما ظاهراً و باطنأ کافی است تا شخص نتواند منصب امامت را تصدی کند (عدنان قطیفی، ۱۴۱۴ق: ص ۲۶۴). ارتکاز عقلایی در اینجا مبنای فهم عرفی در قرینیت مناسبت حکم و موضوع است.

ولی گاه درست عکس تعبیر سابق دیده می‌شود و ارتکاز را ناشی از قرینۀ مناسبت حکم و موضوع می‌دانند (فیاض، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ص ۲۹۷).

در مواردی نیز شدت مناسبت حکم و موضوع موجب انصراف برای لفظ مطلق قرار داده شده است (حائری، ۱۴۰۸ق: ج ۴، ص ۵۱۱).

همچنین، گاه تنقیح مناط و تعمیم حکم به نحو قابل قبول و معتبر که در مثل حدیث اعرابی «هلکت یا رسول الله ﷺ! ... وقعت علی أهلی فی نهار رمضان...» دیده می‌شود، امری متوقف بر مناسبت حکم و موضوع محسوب شده است (حکیم، ۱۹۷۹م: ص ۳۰۲).

به هر حال، آنچه مهم است شدت ارتباط قرینۀ مناسبت با دیگر قرائن مثل انصراف و ارتکاز و نیز شدت ارتباط آن با بحث تنقیح مناط و الغای خصوصیت و تعمیم حکم است؛ به نحوی که در برخی تعابیر، به طور مسامحی، تنقیح مناط همان الغای خصوصیت و همان مناسبت حکم و موضوع دانسته شده است (سبحانی، ۱۳۸۳: ص ۳۰). وگرنه حق آن است که نوعی ارتکاز عرفی مبنای قرینیت قرینۀ مناسبت است و این قرینه سبب الغای خصوصیت و دستیابی به ملاک حکم و در نهایت، تعمیم آن می‌شود.

۲. جایگاه قرینۀ مناسبت

جایگاه قرینۀ مناسبت را با نظر به مباحث مطرح در موضوع‌شناسی احکام می‌توان به خوبی یافت. بی‌گمان، تغییرات موضوع می‌تواند بر تغییر حکم مؤثر باشد، ولی تشخیص موارد تأثیر به شناسائی قیود ذیل در موضوع، برای ترتب حکم و تفکیک آنها از قیود غیردخیل، وابسته است و البته، اگر احکام مختلفی بر موضوعیت ترتب شود، باید قیود ذیل را با توجه به نوع حکم مترتب شناخت.



در اینجا نخست به آنچه برخی اصولیان درباره تغییرات موضوع گفته‌اند و سپس به نقد و بررسی آن می‌پردازیم. برخی اصولیان آورده‌اند که:

عناوین و حالات عارض بر موضوع چند گونه است:

۱. عناوین و حالاتی که تغییردهنده حقیقت موضوع است، مثل «صيرورة الكلب ملحاً»؛

۲. عناوین و حالاتی که موجب از میان رفتن تسمیه عرفی در ناحیه موضوع است، مثل «العنب صار زيباً» یا «الخشب صار فحماً»؛

۳. عناوین و حالاتی که در غیر دو صورت گذشته دیده می‌شود، مثل «الحنطة صار دقيقاً».

در قسم اول، بعد از نمک شدن دیگر احکام سگ جاری نمی‌شود. در قسم سوم که حقیقت عوض نمی‌شود و تسمیه عرفی نیز از میان نمی‌رود، شکی نیست که حکم گندم به همه حالات تغییر یافته بعدی سرایت می‌کند؛ یعنی آرد و خمیر و نان که حالات و عناوین عارض بر گندم هستند، همه همان احکام گندم را دارند، مثل جواز اکل و جواز ادای کفاره از آن به عنوان قوت غالب.

اما قسم دوم جایی است که قرینه مناسب حکم و موضوع راه پیدا می‌کند. پس اگر از لسان دلیل، به کمک قرینه‌ای خارجی، مثل مناسب حکم و موضوع، فهمیدیم که حکم معلق بر نفس حقیقت است، البته حکم سرایت به زبیب نیز می‌کند؛ ولی اگر حکم معلق بر مجرد اسم بود، دیگر سرایت به زبیب نمی‌کند. اگر شک کنیم، مرجع استصحاب است و در استصحاب، اتحاد قضیه متیقنه و مشکوکه متوقف بر فهم عرفی در تحقیق نقض و عدم نقض است (حلی، ۱۴۳۲ق، ج ۱۰، ص ۲؛ کاظمی خراسانی، بی تا، ج ۴، ص ۵۸۳).

بر اساس آنچه گفته‌اند، قرینیت قرینه مناسب در جایگاهی متوسط میان دو امر است: یکی آنجا که حکم بر موضوعی مستقر است، مثل «الکلب نجس» و می‌دانیم که این حکم مترتب بر حقیقت موضوع است و با تغییر حقیقت حکم نیز تغییر می‌یابد؛ دیگر آنجا که حکم بر موضوعی مستقر است و می‌دانیم که با تغییر حقیقت، حکم نیز تغییر

می‌یابد، ولی با تغییراتی که موجب تغییر اسم می‌شود، تغییر نمی‌یابد. حال باید گفت در این میان، تغییراتی می‌توان تصور کرد که موجب تغییر حقیقت و ماهیت نیست؛ ولی موجب تغییر اسم هست. در این گونه موارد، بقای حکم محل تردید است، ولی عرف از راه قرینه مناسب، برخی تغییرات را مضر به بقای حکم نمی‌داند. مثلاً در حکم به جواز اکل گندم، از راه مناسبت حکم و موضوع می‌فهمد که این جواز برای آرد و خمیر و نان هم هست؛ ولی اگر احکامی مترتب بر گندم به وصف جامد و خشک بودن مترتب باشد و احکامی بر آرد به وصف قابلیت غبار شدنش مترتب باشد و احکامی بر خمیر به وصف مرطوب بودنش مترتب باشد، روشن است که در نزد عرف تسری دادنی نیست.

از این رو، با توضیحاتی که آوردیم، چه بسا مثال‌های متعدد نیز نیاز نداشته باشیم؛ بلکه در مثال انگور می‌توان تغییری را تصور کرد که موجب تغییر ماهیت است، همچون سوختن و ذغال شدن انگور که سبب تبدیل حکم جواز اکل به حرمت اکل می‌شود یا تغییری که موجب تغییر تسمیه نمی‌شود، مثل مخلوط شدن یا ترکیدن دانه‌های انگور که آن حکم را عوض نمی‌کند یا تغییری که حد متوسط است؛ یعنی ماهیت را عوض نمی‌کند ولی اسم را عوض می‌کند، مثل خشک شدن و کشمش شدن.

ولی به نظر ما، در همین جا نیز مجرد تغییر و عدم تغییر تسمیه ملاک نیست. مثلاً آب انگور به لحاظ مایع بودنش احکامی دارد که دانه سالم انگور ندارد و به مجرد ملاقات نجس دیگر قابل تطهیر نیست؛ ولی به لحاظ جواز اکل در نزد عرف با دانه انگور فرقی ندارد. پس در غیر مواردی که موضوع به تمام حقیقت متبدل می‌شود، باید به فهم عرفی و قرینه مناسب در ترتب احکام نظر کرد و این قرینه همواره از فهم عرف عام و عرف عقلایی نیست؛ بلکه گاه وابسته به عرف متشرعی است؛ چنان که ما از شارع آموخته‌ایم که رطوبت موجب انتقال نجاست است و این فهم ارتکازی متشرعی سبب جریان قرینه مناسبت می‌شود.

۳. کارکردهای قرینه مناسب در کلام اصولیان

وقتی اصولیان از کارکرد قاعده‌ای سخن می‌گویند، طبعاً دخالت آن در حکم فقهی را



در نظر دارند. حیثیت فارق نگاه اصولی از نگاه فقهی، بررسی روند استنتاج حکم و چگونگی به‌کارگیری قاعده اصولی است بنابر خود قاعده اصولی، و شروط و قیود اجرای آن محل بحث قرار می‌گیرد؛ هرچند که از تطبیق قاعده در مجال فقه سخن باشد.

۱. در بحث از مفهوم وصف از قرینه مناسب می‌توان برای تعیین حدود و مقومات مفهومی موضوع استفاده برد. مثلاً اگر شارع بگوید «صَلِّ خَلْفَ الْعَادِلِ»، به قرینه مناسب می‌فهمیم که حکم دائرمدار عنوان عدالت است و حتی فرقی ندارد که عنوان عدالت در قالب وصف یا لقب یا شرط باشد: مثلاً بگوید «صَلِّ خَلْفَ الْإِنْسَانِ الْعَادِلِ» یا «صَلِّ خَلْفَ الْإِنْسَانِ إِذَا كَانَ عَادِلًا»؛ چون در همه صورت‌ها، به نظر عرف، قید «عدالت» مقوم موضوع و قرینه مناسب حکم با موضوع موجود است (حلی، ۱۴۳۲ق، ج ۱۱، ص ۸۶).

به همین نحو، در «مطل الغنی ظلم» عرف می‌فهمد که سبب حکم به ظلم، همان غنای بدهکار و قدرت بر پرداخت اوست؛ برخلاف عاجز که مامله و تأخیر از او ظلم نیست. پس با نظر به آنکه وصف می‌تواند تقیید حکم یا موضوع یا متعلق باشد، باید در جستجوی قرینه‌ای برای هریک از احتمالات بود و قرینه مناسب خود می‌تواند احتمال اول را معین و مفهوم را اثبات کند (مظفر، بی‌تا: ج ۱، ص ۱۳۴).

۲. در بحث مشتق، گاه مجرد تبس به مبدأ را کافی در ترتب حکم می‌دانند و گاه بقای بعد از حدوث را نیز معتبر می‌شمارند. این تفاوت نیز ناشی از قرینیت قرینه مناسب است. مثلاً در آیه شریفه «لَا يَتَّأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»، مجرد حدوثِ ظلم، علت حدوث و بقای حکم، یعنی نفی ولایت دانسته شده است؛ ولی در مثل آنجا که زوجه کبیره اول و دوم، زوجه صغیره سوم را شیر می‌دهند، گویند مجرد حدوث زوجیت دلیل بر تحریم ام‌الزوجه نیست که اُمومت او بعد از انقضای زوجیت بوده است. بنابراین تعبیر «أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ» که در آیه ۲۳ سوره نساء آمده است، لفظ مشتقی است که مجرد حدوث اُمومت در آن، کافی برای ترتب حکم تحریم نیست (حلی، ۱۴۳۲ق، ج ۱، ص ۲۲۸).

۳. رفع اجمال از دلیل مجمل به قرینه مناسب حکم و موضوع بسیار دیده می‌شود؛ مثلاً «لَا عِلْمَ إِلَّا بِالْعَمَلِ» یعنی «لا علم نافع»، و «لَا غَيْبَةَ لِفَاسِقٍ» یعنی «لا غيبة

محرمه»، و «لا رضاع بعد الفطام» یعنی «لا رضاع سائغ»، و «لا جماعة فى نافلة» یعنی «لا جماعة مشروعة»، و «لا إقرار لمن أقر بنفسه على الزنا» یعنی «لا إقرار نافذ و معتبر»، و «لا صلاة إلا بطهور» یعنی «لا صلاة صحيحة»، و «لا صلاة لحاقن» یعنی «لا صلاة كاملة»، و «لا رهبانية فى الإسلام» یعنی «لا رهبانية مشروعة».

در همه این موارد، کلمه مقدر به نظر عرف و به قرینه مناسبت شناخته می‌شود و تحت ضابطه معین درنمی‌آید (مظفر، همان: ص ۱۹۹)؛ چنان‌که در مثل «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ» (نساء: ۲۳) و «النَّفْسُ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ» (انعام: ۱۵۱) و «أُجِّلَتْ لَكُمْ بِهَيْمَةٍ الْأَنْعَامِ» (مائدة: ۱) نیز می‌بینیم که اعیان خارجی موضوع احکام شرعی قرار گرفته است؛ درحالی‌که احکام باید به افعال مکلفان تعلق پیدا کند و باید فعلی مثل نکاح یا قتل یا رکوب را در تقدیر گرفت. پس هرچند دلیل مجمل است و این اجمال به سبب اطلاق آن است، ولی قرینه خاصه یعنی قرینه مناسبت حکم و موضوع مانع از جریان اطلاق و در تقدیر گرفتن هرچیز می‌شود (مظفر، همان: ص ۲۰۱).

۴. کفایى بودن واجب می‌تواند به قرینه مناسبت شناخته شود؛ مثلاً در آیات «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» (مائدة: ۳۸) و «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» (نور: ۲) فهم عرفی آن است که متعلق تکلیف عموم مکلفان نیستند؛ بلکه یکی یا چند نفر از مکلفان مأمور هستند (قدسی، ۱۴۲۸ق: ج ۱، ص ۴۸۵).

۵. در شناخت وحدت یا تعدد مطلوب در اوامر شرعی نیز از قرینه مناسبت استفاده می‌شود. مثلاً اگر شارع بگوید «اقرأ القرآن يوم الجمعة» یا بگوید «اقرأ القرآن بالصوت الحسن»، به قرینه مناسبت فهمیده می‌شود که آن وقت خاص یا آن حالت خاص، تقییدی در مطلوبیت قرائت ایجاد نمی‌کند؛ یعنی دخالت روز معین و صوت حسن از باب تعدد مطلوب است؛ بلکه گاه گفته می‌شود که در همه مستحبات وارد شده در شرع، اصل بر تعدد مطلوب است (همان، ص ۴۹۲).

۶. در بحث استصحاب، یک جا می‌گویند استصحاب نجاست آب متغیر به سبب نجاست، بعد از زوال تغییر جاری است؛ چون علیت تغییر برای نجاست آب از قبیل واسطه



در ثبوت است. در جای دیگری هم می‌گویند استصحاب حجیت فتوی بعد از زوال عدالت مفتی جاری نیست؛ چون علیت عدالت برای حجیت فتوی از قبیل واسطه در عروض است. این‌گونه فرق میان دو مورد مذکور در مقام استظهار، از باب رجوع به فهم عرفی و از باب مناسبت حکم و موضوع است (حلی، ۱۴۳۲ق: ج ۵، ص ۲۹۸).

۷. ملاکاتی برای ترجیح احدالمتزاحمین بر دیگری ذکر شده است. یکی از این ملاک‌ها آن است که در نظر شارع، یکی از دو واجب، اولی و اهم از دیگری باشد. این اولویت گاه از ملاکات احکام و به ادله سمعی فهمیده می‌شود و گاه از راه مناسبت حکم و موضوع؛ مثل ترجیح مصلحت «حفظ بیضه اسلام» بر مصلحت احکام جزئی، و ترجیح حق الناس بر حق الله؛ و ترجیح دماء و فروج بر غیر آنها، و ترجیح نفس مؤمن بر مال مؤمن، و ترجیح واجب رکنی در نماز بر واجب غیررکنی، و ترجیح رکوع بر قرائت، و ترجیح صلح و دفع فتنه بر صدق و ایجاد فتنه (مظفر، بی تا: ج ۲، ص ۲۱۹).

۸. در تبیین دلالت حدیث رفع گفته می‌شود که رفع قلم ناظر به رفع قلم الزامی است، نه مطلق رفع قلم؛ چون در مطلق رفع قلم منتی نیست؛ بلکه منت بر خلاف آن است. این امر به قرینه مناسبت حکم و موضوع فهمیده می‌شود (خمینی، ۱۴۱۸ق: ج ۲، ص ۲۴۸).

همچنین، در این حدیث بحث دیگری هست: اینکه حدیث به شبهات موضوعیه اختصاص دارد یا شبهات حکمی را نیز دربر می‌گیرد. اینجا نیز گفته شده که وحدت سیاق قرینه بر اختصاص حدیث به شبهات موضوعیه است، ولی مناسبت حکم و موضوع قرینه‌ای اقوی از قرینه سیاق است و برخی فقرات را از سیاق خارج می‌کند (همان: ج ۷، ص ۴۴).

۹. در تبیین قلمرو قواعد و امکان یا عدم امکان تخصیص ادله آنها و تنقیح دلالت آنها نیز از قرینه مناسبت استفاده می‌شود. مثلاً در حدیث «لاضرر» گفته‌اند که اطلاق دلیل به‌گونه‌ای است که آبی از تخصیص است. این امر با ملاحظه قرینه مناسبت حکم و موضوع دانسته می‌شود و با التفات بدین نکته که حدیث در مقام امتنان است (قدسی، ۱۴۲۸ق: ج ۳، ص ۲۵۷).

۱۰. اصل شکل‌گیری برخی قواعد براساس فهم عرفی از مناسبت حکم و موضوع است. مثلاً قاعده «الضرورات تُقَدَّرُ بقدرها» که قاعده‌ای عقلی بوده و براساس مناسبت حکم و موضوع تأسیس شده است و قواعد دیگری نیز که بازگشت بدان دارند، همه مبتنی بر قرینه مذکورند، مثل «ماجاز لعذر بطل بزواله» و «إذا زال المانع بطل الممنوع» (حکیم، ۱۴۲۹ق: ص ۱۲۵).

در باره قاعده نفی سبیل نیز گفته می‌شود که یکی از ادله‌اش مناسبت حکم و موضوع است؛ چون آیه «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» اقتضا دارد که هیچ حکمی برخلاف عزت جعل نشده است. بدین گونه، استناد به دلیل مناسبت حکم و موضوع، بهترین و مورد اعتمادترین دلیل بر قاعده نفی سبیل است (بجنوردی، ۱۳۷۷: ج ۱، ص ۱۹۲).

کلمات فقیهان و اصولیان درباره قبول مسامحات عرفی یا لزوم دقت عقلی در استفاده از ادله، مختلف است. محل بحث دو موضع است: یکی تشخیص مفهوم لفظی از نصوص، و دیگر تشخیص مصادیق آن مفهوم.

برخی استادان کوشیده‌اند راه جمعی میان کلمات اعلام پیدا کنند و به اعتماد کلمات محقق عراقی (بروردی نجفی، ۱۳۹۳: ج ۴، القسم الثانی، ص ۹-۱۱) فرموده‌اند که آنچه در اذهان عمومی مرتکز است و از راه مناسبت حکم و موضوع بدان پی می‌برند، حدّ وسطی میان دقت عقلی و نظر عرفی مسامحی است. مثلاً در باب استصحاب، اتحاد قضیه متیقنه و مشکوکی از راه مناسبت احراز می‌شود که حدّ وسط میان دقت و تسامح عرفی است (ساعدی، بی تا: مجلدات مجله فقه اهل بیت علیهم السلام، ج ۳۷، ص ۹۶).

۴. حجیت مناسبات حکم و موضوع

مناسبت میان حکم با موضوع اگر به حدی روشن باشد که باعث شود عرف عام یا عرف متشرعه، به عنوان مخاطب، از اطلاق یا عمومیت موضوع دست بردارد و افراد خاصی را بفهمد، برای لفظ ظهوری متفاوت از ظهور لغوی می‌آفریند. البته این گونه مناسبت قرینیت متصل دارد. مثال معروفش نزد اصولیان، این آیه شریفه است: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ» (نساء: ۲۳). به نظر ایشان، به قرینه مناسبت حکم و موضوع، مراد تزویج



آنهاست نه نظر یا لمس یا اکل یا ضرب آنها؛ همچنین در آیه شریفه ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخُزَيْرِ﴾ (مائده: ۳)، مراد اکل آنهاست نه بیع یا دفن و تولید کود طبیعی از آنها. پس هرچند حکم بر ذات مترتب شده، ولی فعل معینی که مرتبط بدان است، مورد نظر است. تصرفاتی که در زمان صدور نص و مخاطب، شایع و رایج بوده است، به یقین اراده شده‌اند، و لفظ در آنها ظهور دارد و حجت است و افعالی که شک در اراده آنها داریم، برای لفظ، از جهت اراده آنها، اجمال پدید می‌آید. در هر صورت، یقین داریم که مطلق تصرفات مراد نیست. بنابراین، ظهور کلام در وجود مناسبتی میان حکم و موضوع، معنایش نفی اطلاق در ناحیه موضوع است.

اگر عکس حالت سابق باشد، باز هم ملاک ظهور عرفی است. از این رو، گاه به قرینه مناسبت، تعمیم حکم فهمیده می‌شود و در ناحیه موضوع، اطلاق اثبات می‌شود؛ هرچند که بدون لحاظ این قرینه، موضوع خطاب لفظی مقید و خاص باشد.

در مواردی که حکم شرعی بر عین خارجی مترتب شده است، به قرینه مناسبت می‌گوییم استعمال خاص مراد است. ظهور خطاب است که استعمال مناسب در زمان صدور خطاب را تعیین می‌کند؛ بلکه استعمال مناسب در هر دوره را اثبات می‌کند، چون نظر شارع به استعمال مناسب است و مصداق خاصی را مدنظر ندارد، ولی استعمالات غیرمتعارف قطعاً مراد نیست (قائینی، ۱۴۲۷ق: ج ۱، ص ۱۰۹). بنابراین، حجیت مناسبت حکم و موضوع دائرمدار فهم عرفی در تضييق یا توسعه دایره موضوع است و آنچه ملاک ترتب حکم است، موضوع واقعی است نه موضوع مصرّح. نکته مهم در اینجا آن است که اگر، با تغییر زمان یا مکان یا شرایط، عرف تغییر یابد، طبعاً فهم عرفی نیز عوض می‌شود و اقتضای قرینه مناسبت آن است که موضوع حکم نیز عوض شده باشد؛ ولی به نظر ما، فهم عرضی در زمان یا مکان خاص، ضرری به اطلاق نمی‌زند. در مثال فوق می‌توان گفت اگر شارع مرادش مطلق استعمالات باشد، فهم عصری در موضوع محدودیتی ایجاد نمی‌کند. مثلاً اگر بگوید «الدم حرام»، در یک زمان استعمال مناسب اکل و شرب و در زمان دیگر استعمال مناسب رنگ‌سازی و در زمان یا مکان دیگر استعمال مناسب

تقویت خاک کشاورزی و جای دیگر استعمال مناسب ساخت فرآورده‌های پزشکی یا تزریق به انسان مریض است. در اینجا، البته نمی‌توانیم بگوییم قرینهٔ مناسبت در هر دوره، همان استعمال مناسب را مشمول تحریم قرار می‌دهد، چون از آغاز، قرینهٔ مناسبت مناط حکم را مشخص می‌کند؛ یعنی در همان مثال بالا استعمالاتی را که ناشی از قذارت و نجاست دم است، موضوع حکم قرار می‌دهد و اگر از مصداق خاص سخن به میان نیاید، مقتضای قرینهٔ مناسبت آن است که هرگونه استعمالی که ناشی از قذارت و نجاست دم باشد، در هر زمان و مکان به قرینهٔ مناسبت تحریم می‌شود؛ از این رو، دلیل به لحاظی اطلاق ندارد و به لحاظی اطلاق دارد. به همین سبب، برخی اساتید معاصر در این باره نخست سؤال مطرح و سپس مقتضای ادلهٔ مانع را بررسی کرده‌اند و آورده‌اند که اگر بپرسند انتقال خون از فردی به فرد دیگر یا ذخیره کردن خون برای انجام آزمایش‌ها و تولید فرآورده‌های خونی آیا مشمول اطلاقاتی از قبیل «حَرَمْتُ عَلَیْکُمُ الدَّم» است؟ یا اطلاقات از این‌گونه تصرفات منصرف است؟ یا به قرینهٔ مناسبت حکم با موضوع، خصوص تصرفاتی که در زمان صدور نص، معمول و متعارف بوده (مثل اکل و شرب) تحریم شده است و بقیهٔ تصرفات، اگر مشمول ادلهٔ مانعهٔ دیگر نباشد، جایز است؟ ادلهٔ مانعهٔ دیگر می‌تواند روایاتی باشد که تصرف در اعیان نجسه را منع می‌کند. این ادله نیز اطلاقی منصرف به تصرفاتی است که موجب تعدی نجاست و تنجیس بدن یا لباس می‌شود یا موجب تنجیس غذای مسلمان می‌شود؛ ولی اگر به خوراک و پوشاک او سرایت نکند و مانعی برای صحت نماز و حلیت غذای نباشد، از شمول این اطلاقات بیرون است. پس تحریم دم در آیهٔ شریفه مربوط به ذات دم نیست؛ بلکه به سبب نجس‌العین بودن آن است و تحریم تصرف در عین نجاست مربوط به وصف نجس بودن آن است و به منع تصرفاتی نظر دارد که نجاست مانع از صحت یا جواز آنهاست. در نتیجه، تصرفاتی که شرط عدم نجاست عین خارجی در آنها نیست، مانعی ندارد، مثل تزریق به بدن انسان زنده، طوری که جزء بدن او شود (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۷: ج ۳، ص ۱۸۴).



۵. چند نمونه از تطبیقات قرینه مناسبت حکم و موضوع

«انفرادی یا مجموعی بودن حق قصاص» یکی از مسائلاختلافی بین فقهاء است. در حل این مسئله به ظهور اولی و ثانوی ادله لفظی و در جمع ادله به قاعده حجیت مناسبات حکم و موضوع استناد شده است.

توضیح آنکه، اگر بعضی از اولیای دم خواستار عفو یا دیه باشند، آیا جایز است بعضی دیگر از آنان مستقلاً خواستار قصاص شوند یا جایز نیست و با تقاضای عفو یا دیه از سوی گروه نخست، حق قصاص ساقط خواهد شد و گروه دوم حق قصاص نخواهند داشت؟ به تعبیر محقق حلی در شرائع الإسلام، مشهور فقیهان شیعه قائل اند که قصاص ساقط نمی‌شود. ایشان برای اثبات نظر خود به ادله متعددی، از جمله روایاتی استناد کرده‌اند. مثل صحیحہ اُبی ولّاد حناط:

قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل قتل و له أم و أب و ابن، فقال الإبن أنا أريد أن أقتل قاتل أبي و قال الأب أنا أريد أن أعفو و قالت الأم أنا أريد أن أخذ الدية. قال فقال: فليعط الأبن أم المقتول السدس من الدية و يعطى ورثة القاتل السدس من الدية حق الأب الذي عفا و ليقته (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۲۹، ص ۱۱۳):

أبی ولّاد می‌گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: مردی به قتل رسید و پدر و مادر و پسری دارد. پسر می‌گوید می‌خواهم قاتل پدرم را بکشم. پدر می‌گوید من او را می‌بخشم. مادر می‌گوید می‌خواهم دیه بگیرم. امام عليه السلام در پاسخ فرمود: «پسر باید یک ششم دیه را به مادر مقتول بپردازد و یک ششم نیز از بابت حق پدر که عفو کرده بود، به ورثه قاتل بپردازد. سپس می‌تواند قاتل را بکشد».

درمقابل، روایات دیگری وجود دارد که مستند رأی غیرمشهور است، از جمله صحیحہ عبدالرحمن:

قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام، رجلان قتلا رجلاً عمداً و له وليان فعفى احد

الولیین قال: فقال اذا عفى بعض الأولیا درء عنها القتل و طرح عنهما من الدية بقدر حصّة من عفى و أديا الباقي من أموالهما إلى الذين لم يعفوا (همان: ج ۲۹، ص ۱۱۵):

عبدالرحمن می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: دو مرد، عمداً مردی را به قتل رساندند، مرد مقتول دو ولی دارد و یکی از آن دو، عفو کرده است. امام علیه السلام فرمود: «اگر بعضی از اولیا عفو کرده باشند، حکم قتل از آن دو برداشته می شود و به اندازه سهم کسانی که عفو کردند، از دیه نیز کم می شود و باقیمانده دیه از اموال آن دو به کسانی که عفو نکرده اند، پرداخت می شود.»

و نیز معتبره اسحاق بن عمار:

عن جعفر علیه السلام عن ابيه علیه السلام أنّ علیاً علیه السلام كان يقول: من عفى عن الدم من ذی سهم له فيه، فعفوه جائز و سقط الدم و تصیر دية و یرفع عنه حصّة الذی عفی؛

اسحاق بن عمار می گوید: امام صادق علیه السلام از پدرش نقل کرد که علی علیه السلام می فرمود: «هرکس از صاحبان خون که در آن سهمی داشته باشد، قاتل را عفو کند، عفو او جایز است و قصاص ساقط و تبدیل به دیه می شود و سهمی دیه کسی که عفو کرده از قاتل برداشته می شود» (همان: ج ۲۹، ص ۱۱۶).

در جمع روایات موافق و مخالف نظر مشهور، وجوه مختلفی بیان شده است. شهید صدر با نظر بدین وجوه، در نهایت معتقد است که عموم روایاتی که دلالت بر سقوط حق قصاص دارند، قابل تخصیص نیست (صدر، ۱۴۱۰ق: ج ۲، ص ۳۸۸). شاید نکته قابل تخصیص نبودن این عموم آن باشد که آنچه عرفاً و به مناسبات حکم و موضوع از این روایات به دست می آید، این است که نکته عرفی سبب سقوط حق قصاص، همانا تجزیه ناپذیر بودن قصاص است. بنابراین، اگر جانی مالک بخشی از جان خود شود، قطعاً



حق قصاص ساقط و حکم قتل از او برداشته می‌شود. این نکته به قرب یا بُعد نسبتِ ولیّ با مقتول ربطی ندارد. اگر از نظر عرفی یا فقهی به این نکته جزم پیدا کردیم، تعارض میان دو دسته اخبار، به هر حال، مستقر خواهد شد (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۷: ج ۳، ص ۱۸۳).

نمونه دوم درباره بیع دم است. بیشتر به عنوان مقدمه بیافزاییم که عناوین مأخوذ در خطابات شرعی از این جهت محل بحث میان فقیهان و اصولیان است که این عناوین به نحو طریقت اخذ شده‌اند یا به نحو موضوعیت. در صورت اول، عنوان فقط مشیر خواهد بود و نقش عنوان دخالتی در حکم ندارد و حتی ممکن است ادعای لغویت عنوان شود. البته ظهور لفظی هر عنوان آن است که نفس عنوان در حکم دخالت دارد. بنابراین، طریقی شمردن عنوان خلاف ظاهر لفظ است، ولی این استظهار مربوط به کلام شارع است و اگر عنوانی در لسان سائل از امام آمده باشد، حمل آن بر عدم موضوعیت، به فرموده شهید صدر، خلاف ظهور نیست. حالا در ادله نهی از بیع دم، اگر عنوان «دم» موضوعیت داشته باشد، حتی در زمان حاضر که خریدوفروش خون برای تزریق به بیماران است، باز هم معامله منهی است. اگر هم عنوان طریقت داشته باشد و مشیر به چیزی به لحاظ ماده مأكول باشد، در آن صورت، استفاده غیرخوراکی از خون، مشمول ادله حرمت نیست. طبعاً در اینجا تعیین طریقت از موضوعیت بسیار اهمیت می‌یابد. یکی از راه‌ها برای تعیین طریقت، اعتماد به قرینه مناسبت حکم و موضوع است. چون در نظر عرف، هرگاه حکمی به موضوعی تعلق پذیرد، لابد آن موضوع خودش ملاک بوده است (عباس موسوی، بی‌تا، مجلدات مجله فقه اهل بیت، ج ۴۹، ص ۱۲۷).

نمونه سوم کلام شهید صدر در بحث مطهریت آب باران است که از آیه شریفه ﴿وَ يُنَزَّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ﴾ (انفال: ۱۱) استفاده می‌گردد.

ایشان می‌فرماید: تنزیل آب از آسمان می‌تواند طریقی باشد؛ پس به معنای فروفرستادن آب از مبدأ آسمان است که طریقی برای ایجاد آب‌های دیگر است؛ پس همه اقسام آب‌ها را شامل می‌شود. همچنین، می‌تواند موضوعی هم باشد و مراد خصوص آب باران باشد.

آنچه در اینجا احتمال اول را تعیین می‌کند، وجود قرینهٔ مناسبت حکم و موضوع است؛ چون عرف می‌گوید ریزش از آسمان دخالتی ندارد. پس، از آیهٔ شریفه می‌توان مطهریت جنس آب را نتیجه گرفت (صدر، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ص ۳۹).

۶. تقویت شواهد بر حجیت قرینهٔ مناسبت

یکی از امور محول به فقیهان در زمان غیبت، اخذ خمس و صرف آن در جهات مصرف است.

دربارهٔ سهم امام و مصارف آن که بحثی نیست؛ چون این سهم، ملک امام معصوم است و در زمان غیبت، حکم مال شخص غایب را دارد که به قدر امکان، باید حفظ و در مواردی مصرف شود که به رضایت مالک یقین داریم. لازمهٔ جعل ولایت برای فقیهان نیز جعل ولایت بر این بخش از خمس است.

اما دربارهٔ مصرف سهم سادات نیز می‌توان گفت: به قرینهٔ مناسبت حکم و موضوع، مستفاد از برخی روایات آن است که امام معصوم و جانشین او بر این سهم ولایت دارد، مثل روایت امام کاظم علیه السلام که دربارهٔ سهم سادات چنین تعبیری دارد:

«و نصف الخمس الباقي بين اهل بيته فسهم لیتاماهم و سهم لمساكينهم و سهم لابناء سيبلهم، يقسم بينهم على الكتاب والسنة ما يستغنون به في سنتهم فإن فضل عنهم شيء فهو للوالی و إن عجز أو نقص عن استغنائهم كان على الوالی أن ينفق من عنده بقدر ما يستغنون به» (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۵ق: ص ۲۷).

در خبر ابوبصیر از امام صادق علیه السلام آمده است: «قال سألته عن الذی بیده عقدة النکاح، قال علیه السلام هو الأب والأخ و الرجل یوصی الیه» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۲۰، ص ۲۸۳).

شاهد بر وجود قرینهٔ مناسبت حکم و موضوع در نص فوق، این نظر فقیهان است که می‌گویند: مراد از شخص وصی که اختیاردار ازدواج صغیر و طفل است، وصی در خصوص کار ازدواج است نه وصی در امور مالی. و حتی وصی در امور عمومی نیز



نمی‌تواند در ازدواج صغیر دخالت کند؛ چون اطلاق وصیت در امور متعارف شامل این‌گونه موارد خاص نمی‌شود (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۸ق: ج ۱، ص ۲۲۱).

در باره قاعده فقهی نفی سبیل که مستند به آیه شریفه ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ (نساء: ۱۴۱) است، چند بحث و اشکال وجود دارد: یکی از بحث‌ها آن است که آیا مراد نفی سبیل از سوی جماعت کفار بر جماعت مؤمنان است؛ طوری که اثبات سبیل برای آحادی از کفار بر آحادی از مؤمنان مشمول دلالت آیه نباشد؟ در پاسخ این پرسش، جدای از آنکه می‌توان از قواعد ادبی و شواهد عرفی درباره استعمال صیغه جمع محلی باللام استفاده کرد، برخی فقیهان به وجود قرینه سیاق و قرینه مناسبت حکم و موضوع تمسک کرده‌اند. ایشان فرموده‌اند: قرینه مناسبت شاهد بر اراده جنس کفار و جنس مؤمنان در این مقام است (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۵ق: ج ۱، ص ۲۴۴).

از آنچه تاکنون درباره قاعده حجیت مناسبت حکم و موضوع آوردیم و از مثال‌هایی که مطرح کردیم، معلوم می‌شود که مناسبت حکم و موضوع نوعی قرینه عرفی بر کشف موضوع و ملاک حکم است که می‌تواند نسبت به موضوع مطرح در خطاب عام‌تر یا خاص‌تر باشد. توضیح آنکه، گاه موضوع خطاب در ظاهر خاص است ولی عرف خصوصیت آن را القا می‌کند و حکم را در حدی فراتر از آن می‌فهمد. گاهی هم موضوع خطاب عام و شامل است ولی عرف شمولیت آن را غیرمقصود و حکم را مضیق می‌داند. در هر حال، شارع به فهم عرفی در کشف مناسبت حکم و موضوع اعتماد کرده و آن را در انعقاد ظهور اولی به منزله قرینه متصل دانسته است.

نمونه دوم در خصوص شخص زناکار است که حاکم اسلامی مجازات تبعید را برای او در نظر می‌گیرد. یکی از مباحث در این باره آن است که آیا فرد تبعیدی می‌تواند همسرش را همراه خود ببرد یا باید از همسرش جدا باشد؟ مقتضای اطلاقات ادله تغریب آن است که همراهی همسرش مانعی ندارد؛ ولی از میان فقیهان معاصر، مرحوم آیت‌الله گلپایگانی تصریح دارد که به سبب وجود قرینه مناسبت حکم و موضوع، باید از اطلاق دست برداشت، چون مجازات تغریب جنبه عقوبت بر ارتکاب زنا دارد و این اقتضا دارد که مجرم

از التذاذات مباح متعلق به زوجه‌اش محروم باشد.

روشن است که بر فرض قبول قرینه مناسبت، در اینجا نمی‌توان در سایر موارد آن را طرح کرد، مثل تبعید محارب یا قواد یا قاتل الولد یا واطی البهیمه (طبیسی، بی‌تا: ص ۲۸۰).

سومین نمونه درباره امر به معروف و نهی از منکر است. یکی از وظایف حاکم اسلامی، اقامه فریضه امر به معروف و نهی از منکر است؛ ولی فقیهان برای آن مراتبی قائل شده‌اند: قلب و لسان و ید. سپس، ایشان درباره «ید» نیز مراتبی را گفته‌اند، مثل ضرب و سپس جرح و سپس قتل؛ ولی از عجایب سخنان برخی بزرگان مثل آیت‌الله سید احمد خوانساری در جامع المدارک (۱۳۶۴: ج ۵، ص ۴۰۹) آن است که ترتیب معتبر نیست؛ چون در روایات «واو» عاطفه آمده که بیان ترتیب نمی‌کند. در مقابل، فقیهان دیگر فرموده‌اند که اولاً باید تراحم میان این ادله و ادله حرمت ایذاء را لحاظ کرد و از باب اهم و مهم سراغ اقوی المالاکین رفت؛ ثانیاً «واو» عاطفه در ادله مذکور دلالت بر تساوی ندارد، بلکه قرینه مناسبت حکم و موضوع نشان می‌دهد که مراتب و مراحل وجود دارد و با تأثیر مرحله ادنی نوبت به مرحله اعلی نمی‌رسد. مثلاً در جایی که می‌توان با نصیحت مختصری مجرم را پشیمان کرد، هیچ فقیهی برای یک‌بار شرب خمر اجازه قتل صادر نمی‌کند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲ق: ص ۴۳۸).

نتایج بحث

۱. قرینه مناسبت از اقسام قرائن عرفی است که مبتنی بر فهم ارتکازی است.
۲. عناوین و حالات عارض بر موضوع اگر موجب تغییر ماهیت موضوع نباشد، ولی موجب تغییر اسم باشد، بقای حکم را محل تردید قرار می‌دهد. در این موارد عرف از راه قرینه مناسبت، گاه تغییرات را مضر به بقای حکم می‌داند و گاه نمی‌داند. حتی در مواردی که تسمیه نیز تغییر می‌یابد، باز هم بقا و عدم بقای حکم دائرمدار نظر عرف بر پایه قرینه مناسبت است.
۳. در قرینه مناسبت، گاه عرف عقلایی و گاه عرف متشرعی حاکم است و این وابسته به نوع موضوعات است.

۴. اصولیان از قرینهٔ مناسبت در مواردی سود جستند، از جمله: اثبات مفهوم وصف، معنای مشتق، رفع اجمال دلیل، تعیین کفایی بودن وجوب، شناخت وحدت یا تعدد مطلوب، جریان یا عدم جریان استصحاب، ترجیح أحد المتزاحمین علی الآخر، تبیین دلالت حدیث رفع، تقعید قواعد و تعیین قلمرو آنها.

۵. فقیهان از قرینهٔ مناسبت در موارد متعدد استفاده کرده‌اند. نکتهٔ مهم در استنباط حکم شرعی از قرینهٔ مناسبت آن است که می‌توان ملاک احکام را، که سبب توسعه یا تضییق حکم می‌گردد، از راه قرینهٔ مناسبت کشف کرد.

۶. مهم‌ترین کارایی قرینهٔ مناسبت رفع اجمال از دلیل لفظی و شکستن ظهور اطلاقی آن است.



کتابنامه

۱. بجنوردی، سیدحسن (۱۳۷۷)، القواعد الفقهية، قم، الهادی، چاپ نخست.
۲. حائری، سیدکاظم (۱۴۰۸ق)، مباحث الأصول (تقریرات درس شهید صدر)، قم، نشر مقرر، چاپ نخست.
۳. حر عاملی، محمدبن حسن (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعة، قم، آل البيت علیهم السلام، چاپ نخست.
۴. حکیم، محمدتقی بن محمدسعید (۱۹۷۹م)، الأصول العامة للفقہ المقارن، قم، آل البيت علیهم السلام، چاپ دوم.
۵. _____ (۱۴۲۹ق)، القواعد العامة فی الفقه المقارن، تهران، نشر مجمع التقرب، چاپ نخست.
۶. حلّی، حسین (۱۴۳۲ق)، أصول الفقه، قم، نشر مكتبة الفقه و الأصول المختصة، چاپ نخست.
۷. بروجردی نجفی، محمدتقی (۱۳۹۳)، نهاية الأفكار، تقریرات ضیاءالدين عراقی، قم، نشر جامعه مدرسین، چاپ ششم.
۸. خمینی، سیدمصطفی (۱۴۱۸ق)، تقریرات فی الأصول، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ نخست.
۹. خوئی، سیدابوالقاسم (بی تا)، أجود التقریرات (تقریرات درس میرزای نائینی)، قم، مطبعة الفرمان.
۱۰. ساعدی، جعفر (بی تا)، «دورالعرف و السیرة فی إستنباط الأحكام»، مجلدات مجله فقه اهل بیت علیهم السلام، ج ۳۷، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، چاپ نخست.
۱۱. سبحانی، جعفر (۱۳۸۳)، رسائل اصولية، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۲. سیفی مازندرانی، علی اکبر (۱۴۲۸ق)، دلیل تحریر الوسيلة (ولاية الفقيه)، ج ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ دوم.
۱۳. خوانساری، سیداحمد (۱۳۶۴)، جامع المدارک، به تصحیح علی اکبر غفاری، قم، اسماعیلیان، چاپ دوم.
۱۴. _____ (۱۴۲۵ق)، مبانی الفقه الفعّال فی القواعد الفقهية الأساسية، قم، نشر جامعه مدرسین، چاپ نخست.



۱۵. صافی گلپایگانی، لطف‌الله (۱۴۱۵ق)، ضرورت وجود حکومت أو الولاية للفقهاء، قم، دارالقرآن‌الکَریم.
۱۶. صدر، سیدمحمدباقر (۱۴۱۰ق)، بحوث فی شرح العروة الوثقی، نجف، مطبعة الآداب.
۱۷. _____ (۱۴۱۰ق)، منهج الصالحین (المحشّی)، با تعلیقات شهید صدر، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چاپ نخست.
۱۸. طبسی، نجم‌الدین (بی‌تا)، النفی و التغریب فی مصادر التشریع الإسلامی، قم، مجمع الفکر الإسلامی، چاپ نخست.
۱۹. عباس موسوی، علی (بی‌تا)، «الموضوعیة و المعرفیة فی ادلة الأحکام الشرعیة»، مجلدات مجله فقه اهل بیت (علیهم‌السلام)، ج ۴۹، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، چاپ نخست.
۲۰. عدنان قطیفی، سید منیر (۱۴۱۴ق)، الرافذ فی علم الأصول (تقریرات درس سیدعلی سیستانی)، قم، مهر، چاپ نخست.
۲۱. فیاض، محمد اسحاق (۱۴۱۰ق)، محاضرات فی أصول الفقه (تقریرات درس سیدابوالقاسم خوئی)، قم، انصاریان، چاپ چهارم.
۲۲. قائینی، محمد (۱۴۲۷ق)، المبسوط فی فقه المسائل المعاصرة، ج ۱-۴، قم، نشر مرکز فقه الأئمة الأطهار (علیهم‌السلام)، چاپ نخست.
۲۳. قدسی، احمد (۱۴۲۸ق)، أنوار الأصول (تقریرات درس ناصر مکارم شیرازی)، قم، نشر مدرسه الإمام علی بن ابی طالب (علیهم‌السلام)، چاپ دوم.
۲۴. کاظمی خراسانی، محمدعلی (بی‌تا)، فوائد الأصول (تقریرات درس میرزای نائینی)، قم، نشر جامعه مدرسین قم.
۲۵. مظفر، محمدرضا (بی‌تا)، أصول الفقه، قم، اسماعیلیان، چاپ پنجم.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۲ق)، بحوث فقهیة هامة، قم، نشر مدرسه امام علی (علیهم‌السلام)، چاپ نخست.
۲۷. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۳۸۷)، پژوهش‌های نو در فقه معاصر، قم، نشر دادگستری کل استان قم، چاپ نخست.